

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۷/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۵

تعارض دموکراسی و سکولاریسم

خیرالله پروین^۱

مهدی نورایی^{۲*}

۱. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

دموکراسی را اگر مطابق آنچه که معنا می‌کنند یعنی حاکمیت مردم بر مردم تعبیر کنیم می‌تواند راهکاری اساسی برای احقاق حقوق ملت‌ها باشد؛ اما این پژوهش بیان خواهد داشت که معنای واقعی و حقیقی دموکراسی چیزی غیر از مردم‌سالاری است. در این پژوهش در خواهیم یافت که، دموکراسی کنونی مأموریتی بزرگ برای تحمیل حاکمیت گروهی خاص بر سرنوشت ملت‌ها دارد؛ و لذا اصلاحاتی اساسی در مفهوم و ماهیت آن از طریق ارائه راهکارها و طرح‌های راهبردی، برای تحقق آرزوهای بشریت پیرامون مردم‌سالاری بسیار لازم و ضروری است. طرحی که ما در این مقاله ارائه می‌کنیم و راهکاری

که ضروری و اثرگذار می‌دانیم؛ از آن به «دموکراسی خالص» تعبیر می‌کنیم. دموکراسی خالص مطابق تحقیق پیش رو گذرگاه دستیابی به دموکراسی قدسی است که در آن دین نقشی اساسی و به بیان دقیق‌تر مهمترین نقش را در اداره جامعه ایفا می‌نماید. بر پایه این تحقیق روشن می‌گردد که «آزادی معنوی» در کنار «آزادی اجتماعی»، عامل و عنصری بسیار مهم و مؤثر برای دستیابی جوامع به دموکراسی خالص و در نهایت دموکراسی قدسی است. برای بیان طرح‌ها و راهکارها، لازم است تا ابتدا پارادوکس مفهومی دموکراسی و معارضت ذاتی دموکراسی کنونی با سکولاریسم مورد واکاوی علمی قرار گیرد، که البته تحقیق پیش رو این مسائل را اثبات و مورد مطالعه قرار داده است. شیوه بررسی گزاره های فوق پژوهشی و تحلیلی است.

کلید واژه‌ها: دموکراسی، سکولاریسم، معارضت، دموکراسی خالص، دموکراسی قدسی، آزادی اجتماعی، آزادی معنوی

مقدمه

در دنیای کنونی که دنیای بی‌مسئولیتی کلمات و عبارتهاست، و در بازار آن به نام صداقت، بی‌صداقتی، به نام عدالت، بی‌عدالتی، به نام آزادی، اسارت و به نام دموکراسی، دیکتاتوری مبادله می‌شود، توجه در معانی و مفاهیم مورد کاربرد بسیار مهم و اساسی است. چه بسا غفلت از معانی اصطلاحات مورد کاربرد در لسان سیاستمداران باعث می‌گردد، تا سالها امری بر انسان حکومت کند که همتش را برای رهایی از آن صرف کرده بود. جهل به امور همیشه رافع مسئولیت نیست. انسان امروز نمی‌تواند خود را با انسان دیروز در فهم حقایق یکسان بداند؛ چراکه عقل و خرد آدمی در جهان حال به مراتب شکوفاتر از انسانهای جهان گذشته است. از مهم‌ترین مسائلی که انسانها امروزه با آن دم خورند، حکومت‌های حاکم بر آنها می‌باشند. حکومت‌هایی که بر خلاف گذشته خود را محصول اراده خود نمی‌دانند، بلکه خواست و اراده مردم را با خود یدک می‌کشند. دموکراسی مهم‌ترین تعبیری است که امروزه از جوامع مبتنی بر خواست و اراده مردم می‌شود. اما حقیقت آنست که دموکراسی از همان ابتدا با چالش‌هایی اساسی مواجه بود. و امروزه در پی گذر سالها از نهادینه شدن این نظریه آلودگی‌های فراوانی گلوگاه آن را گرفته است. و آن را به مرحله احتضار در آورده است. جراحان حقوق اساسی جوامع و متفکران این علم باید برای پاک‌سازی آن و ترمیم آسیب‌ها و رفع نواقضش اقدامی اساسی کنند. خالص‌سازی دموکراسی تنها قاعده ایست که می‌تواند دموکراسی را حفظ کند و کم‌کم زمینه صعود جوامع به سوی دموکراسی متعالی و قدسی را فراهم سازد. آنچه این تحقیق و پژوهش به دنبال آنست، پرده‌برداری از مکر متولیان امر دموکراسی در جهان غرب است. جهان غرب امروزه باید پاسخ‌گوی سوالات مهمی باشد که این تحقیق به آنها پرداخته است. یکی از این سوالات، بحث ماهیت واقعی دموکراسی هست که سیاستمداران غرب خود را در سایه آن قرار داده‌اند. برای بررسی علمی و دقیق تر مبحث، ابتدای امر می‌پردازیم به بیان سیاست و مفهوم آن، دموکراسی و لوازم آن، سکولاریسم و ماهیت آن، به عنوان اهداف فرعی تحقیق و بعد از آن می‌پردازیم به چالش اساسی دموکراسی‌های کنونی؛ که موضوع اصلی تحقیق پیش‌روست، و آن وجود تعارض

۱۴۳

فصلنامه مطالعات
حقوق، شرع اسلامی

تعارض دموکراسی و سکولاریسم
خبرنامه پروین، مهدی نوزایی

بین دموکراسی و سکولاریسم است. و در نهایت ارائه نظریه دموکراسی خالص و تفاوت آن با دموکراسی قدسی به عنوان اهداف اصلی پژوهش مورد توجه و تدقیق قرار می‌گیرد. سؤال اصلی‌ای که پژوهش پیش‌رو مورد واکاوی قرار می‌دهد آنست که: سیاست‌مداران جوامع غربی در صورت تعارض دموکراسی با سکولاریسم چه خواهند کرد و کدام‌یک را ترجیح می‌دهند. دموکراسی یا سکولاریسم را؟ برای شروع می‌پردازیم به تاریخچه دموکراسی در جهان:

تاریخچه دموکراسی

پیشینه دموکراسی مشابه امروز را، به دولت - شهرهای یونان باستان از سده پنجم قبل از میلاد و زمان افلاطون و ارسطو ارجاع می‌دهند، به‌گونه‌ای که آنان در کتابهایشان به طور مفصل به این موضوع پرداخته‌اند. در آنجا شهروندان - به جز زنان و بردگان - در امر حکومت و وضع قوانین مشارکت مستقیم داشتند. در جمهوری روم نیز - پیش از پیدایش دوره امپراطوری - ابعادی از دموکراسی به چشم می‌خورد. (قاضی شریعت، ۱۳۸۸: ۱۱۵ و ۱۱۶).

در اروپای غربی، این نظام حکومتی با شکل نوین نمایندگی (پارلمانی)، بعد از سپری شدن دوران قرون وسطی و گسترش تفکرات اجتماعی پیرامون حاکمیت و نقش مردم در اعمال قدرت و همراه با پیدایش دولت در قرن شانزدهم ظهور یافت. در انگلستان، با انقلاب ۱۶۸۸ میلادی عقیده به اینکه سلطنت یک «حق الهی» است، مردود شمرده شده و پارلمان بر شاه برتری یافت. در آمریکا، انقلاب ۱۷۷۶ میلادی مبتنی بر اصول قرارداد اجتماعی، و نیز قانون اساسی ایالات متحده (۱۷۸۷ میلادی) از دیگر زمینه‌گستران و پیش‌برندگان تفکر دموکراسی بوده‌اند. در فرانسه، انقلاب کبیر (۱۷۸۹ میلادی) با شعارهای دموکراسی (آزادی، برابری) در پیروزی و پی‌ریزی دموکراسی نوین تأثیر به‌سزایی داشت. به هر حال، سرانجام تا نیمه‌های قرن نوزدهم، اکثر کشورهای غربی نهادهای دموکراسی را پذیرا شدند (همان، ۱۳۸ و ۱۳۹) با این وصف تا اوایل قرن بیستم، عده زیادی از شهروندان از مشارکت سیاسی محروم بودند؛ در انگلستان کارگران تا (۱۸۶۷ میلادی) و زنان تا (۱۹۱۸ میلادی) حق رأی نداشتند. به تدریج با گذر زمان دموکراسی در عمل با آلودگیهایی مواجه گردید، به‌گونه‌ای که از دموکراسی تنها نامی به‌یادگار باقی ماند و همین باعث گردید تا دموکراسی‌ای که سابقاً به‌طور مطلق مورد تأیید واقع می‌شد، با تردیدها و چالشهای زیادی

هم از سوی اندیشمندی که وامدار قدرت نبودند و هم از سوی مردمی که برای رسیدن به حقوق اساسی‌شان دموکراسی را به عنوان مفهومی مثبت پذیرفته بودند مواجه گردد. برای بررسی دموکراسی و ابهامات آن لازم است ابتدا به بررسی سیاست و ماهیت آن به عنوان امری عجیب با دموکراسی پرداخته شود.

سیاست

در تعریف سیاست، اندیشمندان زیادی اظهار نظر نموده و هرکدام از جنبه‌ای خاص به تعریف آن اقدام کرده‌اند، موریس دوورژه در تعریف خود از سیاست چنین بیان می‌دارد که: «سیاست، علم فرمانروایی بر کشورهاست. سیاست، یعنی فن و عمل فرمانروایی در جوامع انسانی.» (دو ورژه، ۱۳۶۸: ۱۱). برخی نیز سیاست را مطالعه قدرت و نفوذ می‌دانند. (ابوالمحمد، ۱۳۶۵: ۲۷). علامه مصباح یزدی در تعریف خود از سیاست چنین بیان می‌دارند: سیاست یعنی روش اداره جامعه یا تنظیم جامعه به صورتی که به مصالح و خواسته‌های جامعه تحقق بخشیده شود. به تعبیر ساده‌تر، سیاست یعنی آیین کشورداری؛ البته منظور ما از سیاست آن مفهومی نیست که بار منفی دارد و توأم با کلک و حقه بازی و نیرنگ و فریب دادن دیگران است. «(مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۴۳) قیدی که ایشان در تعریف از سیاست می‌آورند، نمایانگر وجود دو نوع تفکر سیاسی است. تفکری که در آن هدف وسیله را توجیه می‌کند، و تفکر دیگری که در آن دستیابی به هدف توجیه‌گر وسیله نیست. علامه جعفری (ره) نیز در تعریف خود از سیاست اسلامی اینچنین بیان می‌دارند که: «سیاست از دیدگاه اسلام عبارت است. از مدیریت حیات انسانها چه در حالت فردی و چه در حالت اجتماعی برای وصول به عالی‌ترین هدف‌های مادی و معنوی (جعفری، ۱۳۷۸: ۲۵۳) امام خمینی (ره) برای سیاست شأنی والا، انسانی و الهی قائل است و آن را این گونه بیان می‌کند:

«سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت است، صلاح افراد هست، این مختبه انبیاست...» (صیحه نور، جلد ۱۳: ۲۱۷). ایشان در ادامه بیان خود دیانت را همان سیاست می‌نامند که صلاح

ملت است و مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کند. (همانجا).

همانگونه که ملاحظه می‌شود در تعاریفی که از سیاست ارائه شده است یک جنبه اشتراکی وجود دارد و آن تعریف سیاست به عنوان یک راهبرد، روش و مشی ویژه برای اداره امور اجتماع است. تفاوت نگرشها به فلسفه سیاست و اهداف سیاست نیز باعث شده است که سیاست کاربردی در جوامع با تمایزهای خاصی نمایان گردد؛ چرا که بسته به فلسفه و هدف سیاست دستیابی به نتیجه از هر راه و با هر شیوه‌ای مطلوب و یا مذموم می‌افتد. پس می‌توان گفت سیاست به معنای عام عبارت است از؛ هرگونه راهبرد و روشی که برای اداره امور اجتماعی و شخصی بکار گرفته شود، و سیاست به معنای خاص شامل هر امری می‌شود که مربوط به دولت و ساختار قدرت برتر در اجتماع است. که از طریق تعیین مقاصد و شکل حکومت و مدیریت امکان بروز می‌یابد (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۱۲). چنان‌که روشن شد سیاست در تعریف خاخود به دولتها و نحوه اعمال اقتدار آنها می‌پردازد. جوامع بشری در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود سیاستهای گوناگونی را تحمل کرده‌اند. در برخی از آنها مردم هیچ‌گونه نقشی نداشته و در برخی نیز نقش مردم بسیار کم و ناچیز بوده و در برخی دیگر از سیاستها به نقش اساسی مردم در اداره جامعه توجه ویژه شده است. ما در اینجا می‌پردازیم به نوعی از انواع سیاستها که در آن برای مردم در اداره امور اجتماع نقشی ویژه قائل است. به این نوع از سیاست یا شیوه حکومت‌داری و اداره امور جامعه که مردم در آن نقش حداکثری ایفا می‌کنند امروزه دموکراسی می‌گویند.

تعریف دموکراسی

واژه دموکراسی که در زبان فارسی تعبیر «مردم سالاری» را در برابر آن نهاده‌اند. از لفظ یونانی "Demokratia" گرفته شده است. این لفظ خود ترکیبی از "demos" (مردم) و "kratein" (حکومت کردن) است. به این ترتیب دموکراسی از نظر لغت یعنی حکومت کردن به وسیله مردم، قابل تعریف است. (آربلاستر، ۱۳۸۲: ۲۹ و قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۶: ۱۱۴). اما این واژه تعریفی لغوی از دموکراسی را ارائه می‌کند. در تعریف اصطلاحی دموکراسی باید گفت که دموکراسی همان حکومت مردم بر مردم است. چنان‌که آبراهام لینکلن در این باره می‌نویسد: «دموکراسی حکومت مردم بر مردم به وسیله مردم و با رأی مردم است» (سیمور، دایرة المعارف دموکراسی: ۱۱۷۳). در کتاب «معارف و معاریف» آمده

است: «دموکراسی یعنی حکومت مردمی، حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و طبق نظر و خواست مردم اداره می‌شود و آراء مردم در آن دخیل است. در مقابل حکومتی که در دست طبقه خاص، یا فردی معین مستبدانه اداره می‌شود» (حسینی دشتی، ۱۳۷۹: ۳۱۳). دیوید بیتهم و بویل، دوتن از اندیشمندان غربی هستند که در این باره معتقدند: «دموکراسی مفهومی مطلق نیست و کشوری را می‌توان دموکراتیک نامید که حکومت آن از طریق رقابت در انتخابات به مسند قدرت رسیده و مسئول پاسخ‌گویی به مردم باشد و تمامی افراد بزرگسال آن کشور از حق مساوی انتخاب کردن و کاندیدا شدن برخوردار باشند و آن قانون، متضمن حفظ حقوق مدنی و سیاسی باشد.» (بیتهم و بویل، ۱۳۷۶: ۱۸). چنانکه روشن گردید در معنای اصطلاحی دموکراسی، مردم در اداره امور کشور نقش مهمی را ایفا می‌کنند؛ ولی باید توجه داشت که اگرچه دموکراسی را حکومت مردم بر مردم تعبیر می‌کنند؛ اما واقعیت آنست که دموکراسی اگر به طور کامل یعنی مطابق آنچه که در نظر گفته شده پیاده شود حکومت اکثریت مردم بر اقلیت مردم است. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۸: ۷۷ و ۱۲۰ و مصباح یزدی ۱۳۶۵: جلد دوم)، و از این امر گریز و چاره‌ای نیست؛ چرا که اتفاق همهٔ مردم بر یک امر بسیار بعید به نظر می‌رسد. چنان که تاکنون اینچنین بوده است. جووانی سارتوری معتقد بود: «و دموکراسی نام پر طمطراق چیزی است که هرگز وجود نداشته است» (ارگی ارمه، ۱۳۷۶: ۲۰) چنان که کارل پاپر فیلسوف اتریشی معاصر در این باره می‌گوید: «دموکراسی هرگز حکومت مردم نبوده، و نه می‌تواند باشد، و نه باید که باشد. این خطرناک است که مردم و به ویژه به کودکان بیاموزیم دموکراسی به معنی حکومت مردم است، یعنی حکومت عموم، که حقیقت ندارد، و وقتی فرد از واقعیت مسئله آگاه شود، احساس می‌کند فریب خورده است، و این احساس می‌تواند حتی به تروریسم بیانجامد.» (پاپر، درسهای این قرن).

برای حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و شکل‌گیری دموکراسی باید شرایط و ضوابط خاصی بر جامعه حاکم باشد.

لوازم دموکراسی

۱. آزادی بیان، آموزش، مطبوعات، احزاب، تجمعات

از جمله مهم‌ترین اسباب ایجاد دموکراسی پذیرش آزادی افراد در جامعه است. به این معنا که اگر آزادی در جامعه نباشد، دموکراسی مهم‌ترین ابزار شکل‌گیری خود را از دست خواهد داد و امکان تحقق آن وجود نخواهد داشت؛ لذا جوامعی که خود را مهبیای ایجاد دموکراسی می‌کنند، باید آزادی افراد جامعه را تضمین کنند. آزادی افراد نیز جنبه‌های زیادی را شامل می‌شود که نبود یا محدودیت غیرمنطقی هر کدام از جنبه‌های آن شکل‌گیری دموکراسی واقعی را با مشکل جدی مواجه می‌کند. از جنبه‌های مختلف آزادی می‌توان به آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی آموزش، آزادی تجمعات و آزادی احزاب اشاره کرد.

۲. آزادی انتخاب و تصمیم‌گیری

در کنار جنبه‌های مذکور از آزادی، جنبه اساسی‌تر و مهم‌تری نیز وجود دارد که از آن به آزادی در انتخاب نام برده می‌شود. به این معنا که مردم باید در انتخاب محتوا، شکل و افرادی که بر آنان فرمانروایی می‌کنند، اختیار انتخاب آزاد داشته باشند و نبود این اصل و این جنبه از آزادی، دموکراسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان را بی‌معنا و بی‌مفهوم می‌نماید.

۳. حاکمیت قانون

در کنار وجود اصل آزادی، قانون‌مداری نیز اصلی دیگر در برپایی دموکراسی محسوب می‌گردد؛ چراکه همان‌گونه که پیشتر گفته شد مردم باید علاوه بر آزادی در انتخاب قالب حکومت، از آزادی در انتخاب قانون حاکم بر خود نیز بهره‌مند باشند تا بدین وسیله بتوانند نقشی حداکثری در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت خویش ایفا کنند.

۴. تقسیم قدرت (تفکیک قوا)

با پذیرش دو اصل آزادی و قانون برای برپایی دموکراسی، آنچه که حائز اهمیت است، پیشگیری از استبداد و جلوگیری از بازگشت جامعه به منزل اول است؛ چراکه فلسفه ایجاد دموکراسی در اصل برای رها شدن مردم و جامعه از دست حکومت‌های مستبد و اقتدارگرای توتالیتر بوده است، و از آنجایی که قدرت مطلق، استبدادآور است، و یا به اعتقاد لرد آکتین، تمایل به فساد دارد، (مطهرنیا، ۱۳۶۸: ۲۰۱)، چنان که در کلیله و دمنه نیز آمده است:

«هر که دست خویش مطلق دید دل بر خلق عالم کز کند.» (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). نظریه پردازانی همچون منتسکیو پیشنهاد تقسیم قدرت و تفکیک قوا را ارائه می‌کنند تا در سایه آن مردم از امنیت بیشتری برخوردار گردند و بدین وسیله قدرت، قدرت را مهار کند. (منتسکیو، روح القوانین، کتاب یازدهم، فصل چهارم). پس با این لحاظ تفکیک قدرت نیز نه برای ایجاد دموکراسی؛ بلکه جهت حفظ و تداوم آن امری ضروری تلقی شده است. چنانکه ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه اصل تفکیک قوا را جزء اصول لازم برای دموکراسی قرار داده است. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۸: ۱۳۹). بنابراین تفکیک قوا نیز جزء شرایط ایجاد دموکراسی واقعی و پایدار محسوب می‌گردد (هاشمی، ۱۳۸۸: ۶ و ۷).

۵. مشارکت حداکثری

یکی دیگر از شرایط اساسی و تعیین کننده وجود دموکراسی به معنای حقیقی، مشارکت حداکثری واجدین شرایط در تصمیم‌گیری‌های عمومی جامعه است؛ چراکه اگر در تعریف دموکراسی بیان شود، دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم؛ اما از آنجایی که این نوع از دموکراسی امکان‌پذیر نیست، تعریف دموکراسی را حاکمیت اکثریت بر اقلیت بیان کرده‌اند. حال اگر اکثریت در تعیین سرنوشت کل جامعه و انتخاب حاکمان شرکت نکنند، دموکراسی با چالشی عظیم مواجه می‌شود. چالشی که با فلسفه دموکراسی ناسازگار است. و همانگونه که گفته شد، کارل پوپر در کتاب خود به این امر اذعان کرده و بیان می‌دارد که: «دموکراسی هرگز حکومت مردم نبوده، و نه می‌تواند باشد، و نه بایستی که باشد. این خطرناک است به مردم و به ویژه به کودکان بیاموزیم که دموکراسی به معنی حکومت مردم است، یعنی حکومت عموم، که حقیقت ندارد، و وقتی فرد از واقعیت مسئله آگاه شود، احساس می‌کند فریب خورده است، و این احساس می‌تواند حتی به تروریسم بیانجامد.» (بایر، درسهای این قرن، ۱۹۷۷). با این وجود متفکرین غرب که خود را با چالشهای اساسی پیرامون دموکراسی مواجه می‌بینند، همچنان از آن حمایت می‌کنند و از اضطراب به این امر سخن می‌گویند. دیوید بیتهم و کوین بویل در این باره می‌گویند: «اما حکومت اکثریت از این جهت که باعث ناتوانی اقلیت می‌شود و هیچ حقی برای مشارکت در تصمیم‌گیری برای آنها قایل نمی‌گردد، باید تمهیدی ابتدایی و فوری برای تصمیم‌گیری قلمداد شود، نه حدّ اعلای آنچه

دموکراسی می‌طلبد» (بیتهام و بویل، ۱۳۷۶: ۳۹).

نکته مهم قابل توجه آنست که دموکراسی به مرور زمان تقلیل درجه داده و از معنا و هدف اصلی خود که به ریپوبلیک (جمهوری) ترجمه می‌شد، به سطح حکومت اکثریت تنزل یافت و امروز از این سطح نیز به حکومت اقلیت بر اکثریت تبدیل شده است و این روند در برخی جوامع به ایجاد دیکتاتوری‌هایی به مراتب بدتر از سابق رسیده است. با این تفاوت که استبداد نوین این حکومتها به نام دموکراسی بر مردم تحمیل می‌گردد و در واقع همان حکومتهای مستبد سابقند که با ظاهری خوش، حیات دوباره‌ای در جوامع گرفته‌اند. و جامعه دموکراسی به تن کرده‌اند. مسلم است که خطر این نوع از حکومتها به مراتب بیشتر از حکومتهای سابق مستبد است چرا که برخی حکومتهای فعلی که تنها نامی از دموکراسی را یدک می‌کشند با ابزار مصلحت عمومی و منفعت عمومی علاوه بر زندگی جمعی به حریم زندگی شخصی افراد جامعه نیز تجاوز کرده و معترضین به این سیاست‌ها را افرادی مخالف و معاند دموکراسی و حقوق جامعه می‌خوانند. به معنای دیگر همان افعال مستبدانه سابق را با نام مردم و به کام خود انجام می‌دهند. مانند تصویب قانون «پاتریوت» توسط مجلس سنای آمریکا برای شنود مکالمات خصوصی مردم بدون اجازه قضایی و تصویب ادامه این قانون تا سال ۲۰۱۵. گذشته از همه اینها آنچه لازم به ذکر است پذیرش اصلی به نام سکولاریسم در جوامع دموکراتیک است. جوامع غربی پس از تجربه تلخی که از دوران قرون وسطی یعنی حاکمیت کلیسا و پاپ و آیین دین مسیحیت بر جامعه بدست آوردند، به‌طور جدی شعار جدایی دین از عرصه حکومت و اداره جامعه را سر داده و بنای اداره جامعه را بر حاکمیت غیر دینی قرار دادند. چیزی که از آن به سکولاریسم تعبیر می‌شود.

سکولاریسم

اصطلاح سکولار که از ریشه لاتینی (suecularis) و (sueeculum) به معنای روزگار یا دنیا گرفته شده است در واقع همان رویگردانی از دین در زندگی جمعی و محدود کردن آن به زندگی شخصی افراد است. شکل‌گیری طرز تفکر ممنوعیت ورود دین در عرصه حکومت میان طبقه نوپای سوداگر بعد از قرون وسطی، زمینه ساز شکل‌گیری مکتبی شد که اساس تفکر آن اعتقاد به جدایی مسائل دنیوی مانند، سیاست، اقتصاد و معیشت از مسائل مذهبی

بود. اصطلاح مترادف دیگری که در فرهنگ غربی، برای این مکتب بکار می رود اصطلاح لایسیسم است. واژه لایتیک که از ریشه یونانی (laikos) و (laos) گرفته شده به معنای «مردم» است و برای چیزی بکار می رود که مربوط به عوام - در مقابل اهل علم، روحانی و کلیسا - است لایسیسم نوعی نظام سیاسی کشورداری است. که در آن، روحانیان مذهبی، نقشی ندارند. سکولاریسم را باید محصول ده قرن عملکرد ظالمانه اربابان کلیسا و آیین تحریف شده مسیحیت دانست؛ زیرا مسیحیت تحریف شده، از یک سو بینشی متشتت داشته و دین و دنیا و آخرت و دولت را به عنوان دو قطب متضاد و مخالف معرفی کرده است؛ چنان که هر کس آخرت را بخواهد، باید از دنیا، کنار بکشد، و هر کس، به امور دنیوی بپردازد، باید از جهان آخرت، دست شوید. از سوی دیگر، کلیسا استبداد شدید مذهبی را - که ظاهراً بر خلاف تعالیم خود مسیحیت است - برقرار ساخته و اداره امور سیاسی را قبضه کرده بود.

کلیسا و تعالیمش، بزرگترین پشتوانه نظام فئودالی قرون وسطایی بوده است و وقتی طبقه سوداگر نوپا، می خواست فئودالیسم را کنار بزند و قدرت را بدست گیرد، کلیسای کاتولیک را بزرگترین مانع بر سر راه خود می دید. این طبقه، برای خنثی کردن نفوذ کشیش ها و عبور از این مانع بزرگ، اصل تفکیک دین و سیاست را که با بینش مسیحیت تحریف شده نیز سازگار بود، مطرح کرد. این حربه، سبب شد که دست کشیش ها و کلیسا، از مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کوتاه گردد.

تعارض دموکراسی و سکولاریسم

با عنایت به آنچه بیان گردید روشن می شود که علاوه بر لوازم پنج گانه فوق یعنی آزادی، انتخاب آزاد، حاکمیت قانون، تفکیک قوا و مشارکت حداکثری که خمیرمایه ایجاد دموکراسی را در جهان غرب تشکیل می دهند، باید از یک عنصر اساسی و مهم دیگری نام برد که در واقع خط قرمز این جوامع برای شکل گیری دموکراسی محسوب می شود. این خط قرمز مربوط است به جلوگیری از خلط حکومت و سیاست و اقتصاد و معیشت با دین و امور مذهبی جامعه، چیزی که از آن به سکولاریسم تعبیر می شود. با توجه به این سیاست و رویکرد اداره جامعه تعارضی در عالم نظر و عمل پیش خواهد آمد و آن به شرح ذیل است . چنانکه دیده شد مقدمه و عامل اساسی و مفهوم بخش اصلی حکومت های مردمی و

دموکراسی، انتخاب آزادانه مردم و حکومت مردم بر سرنوشت خودشان است. «منشأ حاکمیت ملی، مردم هستند که حاکمیت را توسط نمایندگانشان از طریق همه پرسی اعمال می‌نمایند. هیچ گروهی از مردم و هیچ فردی نمی‌تواند اعمال این حق را از آن خود بداند» حال با عطف توجه به این امر اگر مردم در جوامع غربی براساس همین اصل اساسی بخواهند حکومتی را برای اداره امور خود و جامعه بر سر کار بنشانند و یا سیستمی را بر پا کنند که در آن به خط قرمز دموکراسی کنونی جوامع غرب نگاه منفی داشته باشد و بخواهد برای دین در تسلط بر جامعه و هدایت کشتی آن مهم‌ترین نقش را قائل شود و دین را از حاشیه جامعه و زندگی فردی افراد به متن جامعه و زندگی جمعی آنان نیز بکشاند، آیا سیاست حاکم بر جوامع غربی که متولیان آن به نام، خواست و اراده مردم آن را پیش می‌گیرند اجازه عملیاتی شدن به آن را می‌دهد یا خیر؟ در واقع سؤال اینست که؛ در صورتی که بین خواست مردم به حضور پر رنگ دین در جامعه و تشکیل حکومت دینی از یک سو و قانون حاکم بر سیاست جوامع غربی که ممنوعیت مطلق برای تشکیل حکومت دینی قائل است معارضتی حادث گردد، کدام یک بر دیگری باید ترجیح داده شود؟ آیا خواست مردم که بنیان دموکراسی به نام و بر پایه آنست باید مقدم گردد و مرجح شمرده شود یا خواست سیستم و سیاست حاکم بر جوامع کنونی غرب باید مقدم و مرجح شمرده شود؟

مسلم است که اگر بخواهیم جوابی منطقی و اصولی به این سؤال دهیم باید به علت‌العلل مشروعیت‌بخش اداره جامعه براساس دموکراسی توجه کنیم. در این بررسی به طور قطع در خواهیم یافت، علت منفوریت از حکومت‌های دوران قرون وسطی و ماقبل آن نه جنبه دینی آنها؛ بلکه در اصل حکومت مستبدانه حاکمان و به حاشیه راندن مردم و نادیده گرفتن حقوق آنان بوده است و اساساً دموکراسی شکل گرفت تا مردم تعیین‌کننده سرنوشت خویش و حاکم بر خود باشند. حال اگر قرار باشد این بار به نام دموکراسی همان حکومت‌های مستبد و خودکامه شکل بگیرند که مردم را از حاکمیت بر سرنوشت خویش و اداره جامعه به حاشیه بکشانند، هیچ تفاوتی از لحاظ قالب و محتوا با حکومت‌های مستبد گذشته نخواهند داشت و تنها تفاوت آنها در تکرر قدرت در دست گروهی خاص است، بر خلاف دوران حکومت‌های تئوکراسی که افسار حکومت و اقتدار فقط در دست یک نفر و یا جمع بسیار محدودی قرار داشت - و نهایتاً مشروعیت مردمی حکومت‌های جوامع غربی ابطال می‌گردد؛ لذا منطقی

و عقلانی است که در هر صورت در حکومت‌های مردم‌سالار و دموکراتیک، مردم مرجح بر هر عامل دیگری باشند. و بتوانند در صورت خواست و اراده جمعی، حکومتی دینی و یا غیر دینی را بر پا کنند.

اما متأسفانه با همه این اوصاف و احوال، قوانین موجود در کشورهای غربی چیزی را خلاف خواست و اراده مردم به اجرا گذاشته‌اند و مانع عملیاتی شدن خواست واقعی مردم گشته‌اند. برای اثبات این مدعا می‌توان به قوانین اساسی این کشورها رجوع کرد. در قانون اساسی فرانسه در مورد ممنوعیت دخالت دین در عرصه حکومت و کشورداری چنین آمده است که: «فرانسه یک جمهوری غیر قابل تجزیه، غیر مذهبی، دموکراتیک و اجتماعی است» با توجه به این مسائل و واقعیات لازم است تا اصلاحاتی اساسی در دموکراسی و عناصر کنونی آن صورت پذیرد. و به خالص‌سازی دموکراسی اقدام شود.

دموکراسی خالص

دموکراسی خالص با دموکراسی دینی متفاوت است. ایجاد دموکراسی دینی که نوع مطلوب دموکراسی از منظر ماست بستگی دارد به تعریف دین و دموکراسی از سویی و نوع نگاه به هستی، انسان و جامعه از سوی دیگر و نیز آنکه شکل‌گیری مردم‌سالاری دینی منوط به درون‌گرا و برون‌گرا بودن دین است. دینی که صرفاً درون‌گرا و فاقد نظامات اجتماعی و تمایلات سیاسی و اقتصادی است، نمی‌تواند و ظرفیت آن را ندارد که بخواهد دموکراسی مبتنی بر آیین خویش را ایجاد کنند. دین درون‌گرا هیچ‌گونه نسبتی چه مثبت و چه منفی با دموکراسی ندارد (رشاد، دموکراسی قدسی). اما دین برون‌گرا از ظرفیتهای لازم برای تشکیل مردم‌سالاری دینی برخوردار است از جمله این ادیان می‌توان به اسلام اشاره کرد. «اسلام، به مثابه دین جامع کامل، عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقی واقع نما درباره جهان و انسان، و نیز مجموعه‌ای از آموزه‌های دستوری و ارزشی جهت تبیین و تنظیم نسبت و مناسبات انسان با جهان و انسانهای دیگر. اسلام دینی خردمندانه، جامع و جامعه‌گراست؛ لذا در چارچوب گزاره‌ها و آموزه‌های آن، می‌توان نوعی نظامات اجتماعی دموکراتیک را طراحی و ارائه کرد.» (همانجا) «اسلام یک دین عبادی - سیاسی است که در امور سیاسی‌اش عبادت منضم است و در امور عبادی‌اش سیاست» (صحیفه نور، ج ۱۳؛

۱۲۳). «دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست، و فقط وظیفه بین عبد و خدای تبارک و تعالی، وظیفه روحانی تنها نیست، عبادی است و سیاسی است و سیاستش در عبادات مدغم است. یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد» (همان، ص: ۱۲۰) امام علی (ع) نیز در نهج البلاغه می‌فرماید: «همانا سمت فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده؛ بلکه امانتی در گردن تست» (نهج البلاغه، نامه ۵۲) که بیان امانت در کلام حضرت نشان از قائل شدن جنبه ارزشی و تکلیف دینی نسبت به مسئولیت است.

البته تمام ادیان برای آنکه در عمل مؤثر واقع شوند و به هدف نهایی خود در هدایت بشریت دست یابند، دارای خصلت اجتماع‌گرایی هستند و اگر امروز ما این جنبه از دین را در کتب آسمانی برخی ادیان نمی‌بینیم به دلیل تحریفهای صورت گرفته در آنهاست. با وجود این آنچه که مسلم است آنست که هرگونه دینی، حقیقتاً با دموکراسی تکثرگرای لیبرال در تعارض است و این معارضت با اصل مماشات و مدارات دینی منافات ندارد. (رشاد، کتاب نقد، ۱۳۷۷). آنچه که اکنون در دنیا به نام دموکراسی به اجرا در می‌آید معطوف به سیاستهای عده‌ای عوامل قدرت و ثروت و دارای نفوذ است؛ درحالی‌که دموکراسی خالص همان صورت خالص از دموکراسی و خواست واقعی جوامع بشری است.

دموکراسی خالص را نباید با دموکراسی قدسی اشتباه گرفت. دموکراسی قدسی دارای یک سری پیش‌انگاره‌هایی است که لزوماً دموکراسی خالص از آنها برخوردار نیست؛ اگرچه می‌تواند برخوردار گردد. در واقع دموکراسی خالص اعم از دموکراسی قدسی و غیر قدسی است، و رابطه دموکراسی خالص و قدسی رابطه منطقی عموم و خصوص مطلق است.

پیش‌انگارهای دموکراسی قدسی

دموکراسی قدسی از اصول و عقبه‌های فکری‌ای ارتزاق کند که عبارتند از:

۱. ایمان به علت‌العلل و ماوراء الطبیعه
۲. ایمان به کمال علت‌العلل و صمدیت و مالکیت و ملکیت او و فقر مطلق جهان
۳. ایمان به حکمت در آفرینش و برنامه برای حرکت از مغرب جهان هستی که جهان کاستیه‌است به مشرق جهان هستی که جهان کمالات است. در اینجاست که دنیا مزرعه آخرت و معاش لازمه رسیدن به معاد است و من لا معاش له لا معادله

۴. انسان موجودی است مکلف و محق، منفعت طلب و خیراندیش، دارای جنبه‌های فردی و اجتماعی که مناسبات اجتماعی او در چارچوب حق و تکلیف رابطه‌ای دو سویه میان او و اجتماع ایجاد می‌کند. او نسبت به خالق مکلف محض و نسبت به مخلوقات دارای حقوق و تکالیف است؛

۵. انسان در سیر به سوی کمالات مادی و معنوی در زندگی فردی و جمعی، دارای رسول باطنی و ظاهری است. رسول باطنی او خرد است و عقل سلیم و رسول ظاهری او وحی و نبی (ع) است. حجیت و قطع در ایمان بدرستی راه و روش ناشی از تأیید دو رسول است. در این بین برای اداره امور جمعی؛ در کنار وحی، خرد جمعی بر خرد فردی رجحان می‌یابد.

نتیجه آنکه: «محتوا و هندسه مناسبات اجتماعی انسانی باید با بهره‌گیری از «آموزه‌ها و ارزشهای وحیانی» و به اتکاء «استطاعت عقلانی» انسان سامان پذیرد. مشروعیت ذاتی حکومت مبتنی بر «دموکراسی قدسی»، ناشی از اراده الهی است؛ اما از لحاظ ساختاری و رفتاری، دولت دینی، مردم‌گرا و متکی به مقبولیت مردمی است. دلیل نامگذاری نظریه به «دموکراسی قدسی» نیز همین نکته است». (همانجا)

اما دموکراسی خالص دارای خصوصیات دیگری است که به آنها اشاره می‌گردد .

پیش‌انگاره‌های دموکراسی خالص

۱. برخورداری انسان از حقوق غیر قابل اجتناب؛
 ۲. حجیت اراده انسان در تعیین سرنوشت خویش؛
 ۳. بر پایی حکومت بر اساس عقل و خرد جمعی؛
 ۴. مردم منبع و مبنای مشروعیت بخشی به ساختار حکومتند؛
 ۵. مردم تعیین کننده قانون حاکم بر حکومتند؛
 ۶. مردم تعیین کننده مجریان فرامین حکومتند؛
 ۷. مردم در انتخاب هر نوع سیستمی برای اداره جامعه آزادند؛
 ۸. هیچ‌کس حق تحمیل اراده خود بر دیگران را ندارد؛
 ۹. اکثریت باید پایبند به حقوق اقلیت و اقلیت باید پایبند به اصول اکثریت باشند.
- همان گونه که ملاحظه می‌گردد دموکراسیهای دموکراتیک اگر خالص باشند می‌توانند حتی به مرحله‌ای برسند که با اراده جامعه دین را محور اصلی برنامه‌ریزی و مدیریت جامعه

قرار دهند. مهم‌ترین رکن و عنصر دموکراسی خالص در «آزادی» به معنای حقیقی کلمه است. آزادی‌ای که با حصار سلايق قدرتها و ثروتها و متنفدان، زنجير نشده باشد؛ چه بسا جامعه‌ای که در آن اکثریت دست به انتخاب سیستمی می‌زنند که اگر با ماهیت واقعی آن آشنا بودند هرگز چنین اقدامی نمی‌کردند؛ پس علاوه بر آزادیهای اجتماعی باید از آزادی دیگری که حتی مهمتر از آزادی اجتماعی و مقدم بر آن است نام برد که به آن «آزادی معنوی» می‌گویند .

آزادی معنوی

چنانکه گفته شد آزادی عنصر اصلی حکومتهای دموکراتیک است؛ اما چه بسا جوامعی مانند جوامع عصر حاضر در حین برخورداری از آزادی، از آن محروم باشند. تحدید مرز های آزادی در جنبه های اجتماعی یک خیانت بزرگی است که از سوی خودکامگان حاکم بر جوامع غربی صورت گرفته است. آزادی حقیقی آنگاه معنا می‌یابد که انسانها از آزادی معنوی پیش از آزادی اجتماعی و مقدم بر آن برخوردار باشند. برای برخورداری از این نوع آزادی باید حصار افکار شکافته شود. و تقابل اندیشه‌های متضاد و متعارض صورت پذیرد و در جنگ اندیشه‌ها فضای اندیشیدن و اختیار انتخاب به انسانها داده شود؛ آنگاه بر اساس این اختیار، آزادی باید در انتخاب سیستم و راهبرد اداره جامعه، برای افراد و به طور کامل از سوی حاکمان به رسمیت شناخته شود تا مردم بر اساس عقبه فکری صحیح و پیش فرضهای درست و منطبق بر واقعیت هر چیزی، نسبت به انتخاب یا تبری از آن اقدام کنند. شهید مطهری درباره آزادی معنوی چنین بیان می‌دارد: «تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی هم مقدس است و آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست، و این است درد امروز جامعه بشری که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند؛ ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند، قدرتش را ندارد ...» (مطهری، ۱۳۹۰، فصل اول).

نتیجه‌گیری

براساس تحقیق پیش‌رو ثابت می‌گردد که دموکراسی را نمی‌توان به معنای حاکمیت مردم بر مردم تعریف کرد؛ بلکه تنها تعریفی که از آن می‌شود ارائه داد، تعبیر دموکراسی به حاکمیت اکثریت مردم بر اقلیت مردم است؛ اما گذر زمان و شکل‌گیری و قوام حکومت‌ها نشان داد که دموکراسی حتی حاکمیت اکثریت بر اقلیت هم نباید پنداشته شود؛ چرا که امروزه اقلیتی که قدرت و ثروت و شریانه‌های نفوذ را در جوامع در اختیار دارند تعیین‌کننده و بازیگر اصلی صحنه دموکراسی هستند. نشانه این ادعا را می‌توان آنجا یافت که جوامع از انتخاب حکومت‌های غیرسکولار برای حاکمیت بر سرنوشت خود و جامعه‌شان محرومند و تنها می‌توانند در دایره آنچه متولیان قدرت و ثروت برایشان تعیین می‌کنند، ایفای نقش کنند. در برخی جوامع نیز که مردم در انتخاب هر نوع سیستمی برای چرخش چرخهای پیشرفت جامعه مختارند و آزادی به معنای اجتماعی آن وجود دارد، متولیان سیاست و قدرت از راه بستن دریچه‌های بیداری و آزادی معنوی و ایجاد حصار نامرئی به دور آزادی افکار، انسانها را از شکوفایی و بیداری و تحول خواهی باز داشته و آنها را اسیر امیال نفسانی کرده‌اند. این مسئله بخوبی در جوامع کنونی به ویژه در غرب که سرشار از اشاعه ابتذال و تخدیر انسانیت است، قابل بررسی و ملاحظه می‌باشد. لذا راهکار نهایی برای رهایی ملت‌ها و ایجاد دموکراسی واقعی مبتنی برخواست و اراده مردم، چیزی نیست جز پاکسازی و خالص‌سازی دموکراسی و بازخوانی مجدد اهداف و انگیزه‌های آن از سوی متفکران و اندیشمندان دوست‌دار حاکمیت مردم، تا سیستم و راهبردی بر جوامع حکومت کند که در خور مردم باشد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱. دموکراسی در معنای حقیقی و نظری اولیه، حاکمیت اکثریت بر اقلیت است و نباید آن را حاکمیت مردم بر مردم تعریف کرد.
۲. دموکراسی در معنای عملی و فعلی حاکم بر جوامع، از مرحله حاکمیت اکثریت بر اقلیت به حاکمیت اقلیت بر اکثریت تنزل یافته است و تقسیم قدرت مانع استبداد نشده است؛ بلکه تکثر در استبداد را ایجاد کرده است.
۳. دموکراسی فعلی با چالشهای اساسی و لاینحل دست به گریبان است. چالشهایی که

عقبه فکری آن را نشانه می روند. معارضة دموکراسی و سکولاریسم یکی از همان چالشهای اساسی دموکراسی فعلی در جوامع بشری به‌ویژه جوامع غربی است .

۴. دموکراسی در گذر زمان به دست متولیان قدرت و ثروت دارای پارادوکس مفهومی شده است و نیازمند جراحی اساسی توسط متخصصان حقوق اساسی است.

۵. خالص‌سازی دموکراسی که ضرورتی اساسی است نیازمند دو گونه آزادی است: اول آزادی معنوی و دوم آزادی اجتماعی. آزادی معنوی شامل آزادی فکر و اندیشه و آزادی اجتماعی شامل آزادی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است.

نکته آخر آنکه: دموکراسی خالص مرتبه‌ای نازل‌تر از دموکراسی قدسی است. در دموکراسی خالص مردم نقش تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز را برای اداره جامعه خواهند داشت؛ اما در دموکراسی قدسی مردم بر پایه دموکراسی خالص دست به انتخاب دموکراسی قدسی زده‌اند و دین را بر سرنوشت خود حاکم کرده‌اند. دستیابی به دموکراسی قدسی نیازمند گذر از مرحله دموکراسی خالص است. دموکراسی‌ای که در آن حاکمان خود را تسلیم کامل خواست و اراده مردم قرار می‌دهند و این تسلیم، هم مرحله شکل‌گیری حکومت را شامل می‌شود و هم مراحل بعدی آن را؛ لذا نمایندگان، وکلای مردمنده و بر مردم هیچ حقی جز پیاده‌سازی خواست و اراده آنها ندارند .

منابع

- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، *بایسته‌های حقوق اساسی*
- دوورژه، موریس، (۱۳۸۶)، *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، ابوالمحمد، عبدالحمید، (۱۳۶۵)، *مبانی علم سیاست*، ج ۱.
- مصباح یزدی، (۱۳۷۸)، *نظریه سیاسی اسلام*، جلد ۱.
- محمدتقی، جعفری، (۱۳۷۸)، *فلسفه دین*، تدوین عبدالله نصری.
- آشوری، داریوش، (۱۳۸۹)، *دانشنامه سیاسی*.
- آریلاستر، آنتونی، (۱۳۸۵)، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، ج ۲.
- لیسیت، سیمور مارتین، *دایرة المعارف دموکراسی*، ج ۲.
- حسینی دشتی، سید مصطفی، (۱۳۷۹)، *معارف و معاریف*.
- بیتهام دیوید، و کوین بویل، (۱۳۷۶)، *دموکراسی چیست*، ترجمه شهرام نقش تبریزی.
- مصباح یزدی، (۱۳۷۶)، *نظریه سیاسی اسلام*، جلد ۲.
- گی ارمه، (۱۳۷۶)، *فرهنگ و دموکراسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر.
- کارل پاپر، (۱۹۷۷)، *درس‌های این قرن*.
- مهدی مطهرنیا، مهدی، (۱۳۶۸)، *قدرت، انسان، حکومت*.
- منتسکیو، *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، کتاب یازدهم، فصل ششم.
- هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۸۸)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
- علی اکبر رشاد، *دموکراسی قدسی*
- امام خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، جلد سیزدهم و سوم تهران: مرکز مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی.
- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۵۲.
- رشاد، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *کتاب نقد*، ویژه‌نامه جامعه مدنی، بخش هندسه مناسبات دین دولت و جامعه در ایران معاصر.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰)، *آزادی معنوی*، فصل اول.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی